

برهان افتراض در نخستین آثار منطقی ابهری

اسدالله فلاحی *

DOI: 10.22096/ek.2026.2084402.1623

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۹]

چکیده

ابوالدین ابهری در رساله فارسی در منطق و بخش منطق کتاب زبدة الاسرار، که جزء نخستین آثار حکمی او است، برهان افتراض را به شیوه‌ای به کار برده است که قرابت بسیاری به شیوه فارابی و سهروردی دارد. در این شیوه، به جای اینکه مصادیق موضوع در یک گزاره جزئی را به یک نام فرضی نام‌گذاری کنیم، یک مفهوم عام و واقعی را می‌یابیم که شامل مصادیقی از موضوع باشد که تحت عنوان محمول قرار می‌گیرند. با یافتن چنین مفهوم عام واقعی‌ای، به جای نامیدن فرضی آنها به یک نام فرضی، به یک گزاره واقعی کلی می‌رسیم. برای نمونه، جمله «بعضی شیرین‌ها سفید هستند» به جای تبدیل به «هر د سفید است»، به مثلاً «هر شکر سفید است» تبدیل می‌شود. این شیوه از برهان افتراض به روش شهودگرایان منطقی معاصر بسیار نزدیک است که برای اثبات گزاره‌های جزئی اصرار دارند که باید دست‌کم یک مصداق معین یا یک زیرمجموعه معین را معرفی کنیم، ولی یافتن چنین مصادیق یا مفاهیم معینی در بیشتر موارد بسیار دشوارتر از شیوه «نامیدن فرضی» است که ارسطو و مشائیان به کار می‌برده‌اند.

واژگان کلیدی: ارسطو؛ فارابی؛ ابن‌سینا؛ سهروردی؛ مصداق؛ مفهوم.

* استاد، گروه منطق، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران.

Email: falahiy@yahoo.com



۱. مقدمه

اثیرالدین ابهری یکی از پرکارترین منطق دانان مسلمان در سده هفتم هجری است که تا کنون مطالعه نظام‌مندی از جمیع آثار منطقی او صورت نگرفته و تنها به صورت پراکنده مطالعاتی موردی درباره آثار او انجام گرفته که مقاله اخیر این نگارنده،^۱ تازه‌ترین پژوهش در این زمینه است. در مقاله حاضر، به یکی از نکات برجسته دو اثر منطقی او می‌پردازم که مربوط به برهان «افتراض» است. برهان «افتراض» در طول تاریخ منطق فرازونشیب‌های فراوان از سر گذرانده که بسیاری از آنها از چشم پژوهش‌گران پنهان مانده است. در سال‌های اخیر، تا آنجا که من اطلاع دارم، به زبان فارسی تنها دو اثر در این زمینه نگاشته‌اند.^۲ این بحث همچنان نیازمند بررسی تاریخی است و آثار تک‌تک منطق دانان مسلمان و غیرمسلمان در این زمینه باید بررسی و کنکاش شود.

در مقاله حاضر نشان خواهیم داد که دست‌کم سه یا چهار شیوه در تاریخ منطق برای برهان افتراض وجود داشته که ابهری در آثار نخستین خود بیشتر به یکی از این شیوه‌ها تمایل داشته است. هم‌چنین، این مطالعه نشان خواهد داد که کاربرد برهان افتراض در رساله فارسی و زبده الاسرار چنان به یکدیگر نزدیک‌اند که به قوت، هم‌دسته بودن این دو اثر را در میان چهار اثر نخستین ابهری نشان می‌دهند. نکته دیگر اینکه ابهری در نخستین و چهارمین اثر منطقی‌اش، ایساغوجی و هدایة الحکمة، برهان افتراض را به کار نبرده است و از این‌رو، در این مقاله فقط به رساله فارسی و زبده الاسرار می‌پردازم.

۲. شیوه‌ها و روش‌های کاربرد افتراض

منطق دانان افتراض را دست‌کم به سه شیوه به کار برده‌اند و این سه شیوه، در واقع، سه روش از میان چهار روش ممکن و محتمل است:

۱. نامیدن یک «مصدق فرضی» به یک «نام خاص» فرضی و تبدیل گزاره جزئی به یک گزاره «شخصی» فرضی؛
۲. نامیدن قدر مشترک موضوع و محمول به یک «نام کلی» فرضی و تبدیل گزاره جزئی به یک گزاره «کلی» فرضی؛
۳. یافتن یک «مفهوم کلی» خاص به جای سور جزئی و تبدیل گزاره جزئی به یک گزاره «کلی» واقعی؛

۱. اسدالله فلاحی، «اثیرالدین ابهری: نخستین چهار اثر منطقی»، هستی و شناخت ۱۰، شماره ۲ (۱۴۰۲): ۱۱۳-۱۴۰.

۲. مهدی عظیمی، «دلیل افتراض: گزارش و سنجش»، پژوهش‌های فلسفی و کلامی، شماره ۳۶ (۱۳۸۷): ۱۰۳-۱۱۹.

مهدی عظیمی، «از دلیل افتراض تا معرفی و حذف سور وجودی»، منطق‌پژوهی، شماره ۱۵ (۱۳۹۶): ۶۳-۸۶.

و نهایتاً شیوه چهارم که قابل فرض است، هرچند منطق‌دانی را سراغ ندارم که آن را به کار برده باشد:

۴. یافتن یک «مصدق» خاص به جای سور جزئی و تبدیل گزاره جزئی به یک گزاره «شخصی» واقعی.

در روش نخست، گزاره «بعضی الف ب است» به یک گزاره شخصی مانند «د ب است» تبدیل می‌شود که «د» نام خاص و قراردادی برای یکی از مصداق مشترک الف و ب است. در این روش، گزاره «بعضی حیوان‌ها انسان هستند» به گزاره شخصی «د انسان است» تبدیل می‌شود که نام خاص و جزئی «د» را برای یک مصداق مفروض از حیوان که انسان است می‌گیرند.

در روش دوم، اما، گزاره «بعضی الف ب است» به یک گزاره کلی مانند «هر د ب است» تبدیل می‌شود، با این حال «د» نه یک مفهوم معین و مشخص، بلکه یک نام کلی و قراردادی برای قدر مشترک الف و ب است. در این روش، گزاره «بعضی حیوان‌ها انسان هستند» به گزاره کلی «هر د انسان است» تبدیل می‌شود که «د» را برای قدر مشترک حیوان و انسان که شاید ندانیم چیست (یا برای زیرمجموعه‌ای ناتمام ولی نامعین از آن قدر مشترک) قرارداد کرده‌ایم.

در روش سوم نیز گزاره «بعضی الف ب است» نه به یک گزاره شخصی، بلکه به یک گزاره کلی مانند «هر د ب است» تبدیل می‌شود، اما در اینجا، مفهوم کلی «د» زیرمجموعه‌ای «معین و مشخص» از الف و ب است. برای مثال، گزاره «بعضی حیوان‌ها انسان هستند» تبدیل می‌شود به گزاره‌هایی مانند «هر ناطق انسان است» یا «هر کشاورز انسان است» یا

در روش چهارم، گزاره «بعضی الف ب است» به یک گزاره شخصی «د ب است» تبدیل می‌شود که «د» مصداقی «معین و مشخص» از الف و ب است. برای مثال، گزاره «بعضی حیوان‌ها انسان هستند» تبدیل می‌شود به گزاره‌هایی مانند «ابن‌سینا انسان است» یا «بهمنبار انسان است» یا

گویا روش چهارم را هیچ منطق‌دانی به کار نبرده، اما هر کدام از سه روش نخست را منطق‌دانی به کار گرفته و توجه به تفاوت آن سه روش در اینجا در کانون توجه من است، چه آنکه روش سوم را چنانکه خواهیم دید، فارابی و سهروردی و سپس ابهری در رساله فارسی و زبده الاسرار به کار برده‌اند و این شباهت محتوایی میان این دو رساله و نگارش آنها در زمان‌هایی نزدیک به هم را نشان‌گری می‌کند. برای نشان دادن این سه روش، ناگزیر هر کدام را در یک بخش جداگانه بررسی می‌کنم و نشان می‌دهم که هر روش را نخستین بار کدام منطق‌دان به کار برده است.

۳. افتراض قسم اول (مصدق فرضی و گزاره شخصی فرضی)

روش نخست را ارسطو در تحلیل اول برای عکس مستوی سالبه کلیه به کار می‌برد:

فرض کنید مقدمه «آ ب» سالبه کلیه باشد. اینک اگر آ بر هیچ ب حمل نشود آنگاه ب بر هیچ آ حمل نخواهد شد، زیرا اگر ب بر بعضی آ حمل شود، برای نمونه به ج، آنگاه اینکه آ بر هیچ ب حمل نمی‌شود، راست نخواهد بود، چون ج خود یکی از ب‌ها است.^۳

ابن سینا این استدلال را به شیوه روشن‌تر زیرا بازگو می‌کند:

إن كان «لا شیء من ج ب» ف«لا شیء من ب ج»، و إلا ف«بعض ب ج». فلنعین ذلك البعض و لیکن «د»، فیکون د بعینه موصوفا بأنه ب و ج، فیجتمع فیہ أنه ب و أنه ج. فیکون شیء واحد یجتمع فیہ أنه ج و أنه ب. و قد قلنا: إنه «لا شیء من ج یوصف بأنه ب»، أی مع ما یكون ج و د، مع أن ج هو ب، هذا خلف.^۴

در اینجا، ارسطو و ابن سینا برای عکس مستوی سالبه کلیه به عکس مستوی موجهه جزئی تمسک جسته‌اند و برای اثبات عکس مستوی موجهه جزئی به افتراض روی آورده‌اند. در این افتراض، گزاره «بعضی ب ج است» را داریم و می‌خواهیم «بعضی ج ب است» را اثبات کنیم. برای این کار، یک شیء جزئی حقیقی و مفروض مانند «د» را که هم مصداق ب است و هم مصداق ج فرض می‌کنیم (گام اول: افتراض). بنابراین دو گزاره «د ب است» و «د ج است» را داریم (گام دوم: استخراج). بنابراین، دو گزاره «د ج است» و «د ب است» را داریم (گام سوم: جابجایی). از این دو گزاره نتیجه می‌شود که «بعضی ج ب است» (گام چهارم: استنتاج).

توفراستوس و اودیوموس، شاگردان و جانشینان ارسطو، اشکال گرفته‌اند که گام اخیر (گام استنتاج) از شکل سوم است:

«د ج است»؛

«د ب است»؛

پس «بعضی ج ب است».

اسکندر افرویدی در پاسخ گفته است که شکل سوم در قضایای محصوره است نه در قضایای شخصیه، درحالی‌که دو مقدمه این استنتاج شخصیه هستند و نه محصوره. بنابراین، قیاس بالا

۳. ارسطو، ارگانون، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی (تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۸)، 17-25a14.

۴. ابن سینا، الشفاء، المنطق، القیاس، (القاهره: دار الکاتب العربی للطباعه و النشر، ۱۹۶۴م)، ۷۶.

قیاس شکل سوم نیست. ابن سینا پاسخ اسکندر را به خوبی گزارش و در پایان تحسین کرده است:

أما اعتراضهم فنَقَضَهُ أهل التحصيل، و يَبْتَوَى أَنَّ هذا ليس على سبيل استعمال عكس الجزئية؛ بل على سبيل تعيين شيء واحد. و افتراضه يكون بعينه كالأمرين. و هذا أمر تعلمه من غير أن يلتفت فيه إلى حديث العكس. فذلك الواحد يتعين لك بالحس أو بالعقل أنه بعينه ج و ب فتجد موصوفاً بـ ج و ب و موصوفاً بـ هـ ج من غير استعمال قياسين في أمر هذا الواحد و من غير عكس. و هذا النقض نقض حسن و حق.^۵

خواجه نصیر طوسی نیز این پاسخ را پذیرفته است:

و قيل على الافتراض إنه مبني على قياس من الشكل الثالث هكذا: «د هـ ج» و «د هـ ب» فـ«بعض ج هـ ب».

و الحق أنه ليس كذلك لأن الحدود ليست بمتباينة و لا بعضها محمولاً على بعض فالصورة ليست بقياس فضلاً عن أن يكون من الشكل الثالث، بل معناه أن الشيء الذي يوصف بـ ب بعينه في ذهننا و نسميه د فهو الذي يحمل عليه ج. فلزم منه أن يكون الشيء الذي يحمل عليه ج يوصف بـ ب فيكون «بعض ما هـ ج هـ ب». فليس هذا إلا تصرف ما في موضوع و محمول بالفرض و التسمية، و القياس يستدعي حداً مغايراً لهما، و تسمية الشيء لا تصير شيئين.^۶

تأکیدهای متعدد خواجه نصیر بر «تسمیه» و «نام‌گذاری» گویای این است که ارسطو و ابن سینا کاری جز انتخاب یک مصداق فرضی و نامیدن او به یک نام مانند «د» نکرده‌اند و این قیاس قیاسی از شکل سوم نیست.

مهدی عظیمی که در دو مقاله مفصل به این مناقشات در باب برهان افتراض پرداخته، دلیل اسکندر، ابن سینا و خواجه نصیر را در مقاله نخست خود ناکافی می‌داند،^۷ اما در مقاله دوم کفایت این دلیل را می‌پذیرد و می‌گوید که استدلال یادشده در واقع یک معرفی سور جزئی به شکل زیر است:^۸

$Gd \ \& \ Bd$	«د ج است و د ب است»
$\therefore \exists x (Gx \ \& \ Bx)$	پس «بعضی ج ب است».

این صورت‌بندی آشکارا نشان می‌دهد که «د» یک نام خاص است.

۵. ابن سینا، الشفاء، ۷۷-۷۸.

۶. نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیها، جلد ۱، (قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵)، ۱۹۸-۱۹۹.

۷. عظیمی، «دلیل افتراض: گزارش و سنجش»، ۱۰۳-۱۱۹.

۸. عظیمی، «از دلیل افتراض تا معرفی و حذف سور وجودی»، ۶۳-۸۶.

۴. افتراض قسم دوم (مفهوم کلی فرضی و گزاره کلی فرضی)

شیوه دوم افتراض که در آن به جای سور جزئی یک مفهوم کلی می‌گذاریم، شیوه‌ای است که در آثار اسکندر افرودیسی، فارابی و سهروردی دیده شده است:^۹

[If] **B holds of some A** ... let it hold of C; for let C be some of A of which B holds. Now C will be in B as in a whole and will be some of B, and **B will be said of every C**, since 'in as in a whole' and 'of every' mean the same. But C was some of A; C, therefore, is also in A as in a whole. But if it is in A as in a whole, A will be said of every C. But it was supposed that C was some of B. Therefore, A will be predicated of some of B. But it was supposed that A is said of no B - and 'of none' meant that there is no B of which A is predicated.^{۱۰}

چنان که دیده می‌شود، اسکندر برای اثبات انعکاس «بعضی الف ب است» به «بعضی ب الف است» گزاره‌ی موجهه جزئی نخست را به گزاره‌ی کلیه «هر ج ب است» تبدیل می‌کند.

این شیوه دوم را از ابن‌سینا نیز سراغ داریم، اما نه در بحث انعکاس موجهه جزئی، بلکه در ضرب چهارم از شکل دوم:

و [الضرب] الرابع منها هو مثل قولك «ليس بعض ج ب» و «كل ا ب» ينتج «ليس بعض ج ا»، و إلا ف«كل ج ا» و كان «كل ا ب» و «كل ج ب» و كان «ليس بعض ج ب»، هذا خلف. و له بيان غير الخلف: ليكن «د» البعض الذي من «ج» و ليس «ب»؛ فيكون «لا شيء من د ب» و «كل ا ب» ف«لا شيء من د ا» و «بعض ج د»؛ ف«لا كل ج ا».^{۱۱}

و ضربی از شکل سوم:

[في الشكل الثالث:] ذلك بالافتراض بأن يفرض «بعض ب الذي هو ا» حتى يكون «د» فيكون «كل د ا». فنقول حينئذ «كل د ب» و «كل ب ج» ف«كل د ج» و يقترن إليه «كل د ا» فينتج «بعض ج ا».^{۱۲}

۹. برای بحث تفصیلی از این فقره و اهمیت آن در تاریخ «برهان افتراض» بنگرید به: عظیمی، «از دلیل افتراض تا معرفتی و حذف سور وجودی»، ۶۶.

10. Alexander of Aphrodisias, *On Aristotle's Prior Analytics 1.1-7*, trans. Jonathan Barnes, Susanne Bobzien, Kevin Flannery, S. J., and Katerina Ierodiakonou (New York: Cornell University Press, 1991), 87-88.

۱۱. طوسی، شرح الاشارات و التنبیها، ۱۰۶.

۱۲. طوسی، شرح الاشارات و التنبیها، ۱۰۸.

در اینجا نیز می‌بینیم که دو گزاره جزئی «بعض ج آ» و «لیس بعض ج ب» به دو گزاره کلی «کل د آ» و «لا شیء من د ب» تبدیل شدند.

۵. افتراض قسم سوم (مفهوم کلی واقعی و گزاره کلی واقعی)

شیوه دوم با شیوه سوم (که در این بخش به آن می‌پردازم) شباهت بسیاری دارد، با این تفاوت مهم که در شیوه سوم، یک مفهوم کلی «واقعی و معین و مشخص» به جای سور می‌نشیند، ولی در شیوه دوم، یک مفهوم کلی «فرضی و نامعین و نامشخص» مانند «د». برای نمونه، موضوع دو گزاره کلی «کل د آ» و «لا شیء من د ب» در عبارات ابن سینا یک مفهوم کلی مشخص و معین و خاص نبود، بلکه یک مفهوم کلی نامشخص، نامعین و فرضی مانند «د» بود. در اصطلاح منطق جدید، «د» یک متغیر محمولی است، نه محمول نشانه ثابت و مشخص و معین. در شیوه سوم، اما، یک محمول ثابت و مشخص و معین جایگزین موضوع قضیه جزئی می‌شود.

شیوه سوم افتراض را فارابی در ضرب چهارم از شکل دوم به کار می‌گیرد:

القياس الثامن و هو الرابع من [الشكل] الثاني:

«موجود ما لیس بجسم»،

و «کل متحرك جسم»،

فاذن «لیس کل موجود متحرکا».

و هذا القياس من مقدمتين صغراهما سالبة خاصة، و كبراهما موجبة عامة، و ينتج سالبة خاصة من قبل أنه اذا كان «موجود ما لیس بجسم» فقد حصل معنا «بعض الموجودات لیس بجسم». و ظاهر أن الجسم مسلوب عن جميع ذلك البعض من الموجودات. و اذا حصلنا ذلك البعض باسمه الخاص، و كان ذلك مثلا «السواد» حصل معنا «ولا سواد واحد جسم»، و قد كان لنا «کل متحرك جسم»، فيرجع الى تأليف القياس السادس. ... فقد تبين أن الثامن يرجع الى الثاني بتوسط السادس بينهما. و الطريق الذي به رددنا الثامن الى الثاني، تسمى «افتراضا».^{۱۳}

چنانکه می‌بینیم، فارابی گزاره جزئی «بعضی موجودات جسم نیستند» را به گزاره کلیه «هیچ سیاهی ای جسم نیست» تبدیل می‌کند که در آن مفهوم معین و مشخص «سیاهی» به جای

۱۳. ابونصر محمد فارابی، المنطقیات للفارابی، جلد ۱، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، (قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۸ق)، ۱۶۳.

موضوع قضیه جزئیّه (یعنی «موجود») نشسته است؛ این نشان می‌دهد که افتراض نزد فارابی تبدیل جزئیّه به کلیه است، اما نه کلیه فرضی، بلکه کلیه معین و مشخص.

مشابه این تبدیل جزئیّه به کلیه معین و مشخص را نزد سهروردی نیز می‌بینیم:

و البعض فيه اجمال ايضا، فإنّ ابعاض الشيء كثيرة. فليجعل لذلك البعض في القياسات اسم خاص و لیکن مثلا ج. فیقال «کلّ ج کذا» فتصير قضیة محیطة، فيزول عنها الاهمال المغلط. و لا ينتفع بالقضية البعضية الا في بعض مواضع العكس و التقيض. و كذا في الشرطيات كما يقال «قد يكون اذا كان زيد في البحر فهو غريق» فليتعين ذلك الحال و لتجعل مستغرقة. فيقال «كلما كان زيد في البحر و ليس له فيه مركب و سباحة فهو غريق»^{۱۴}.

ابتدای این عبارت موهم این است که گزاره «کل ج کذا» به شیوه دوم یک گزاره کلی با موضوع نامعین است، اما مثالی که در شرطیات می‌آورد نشان می‌دهد که سهروردی تمایل به یافتن یک وصف کلی «معین و مشخص» دارد. او گزاره شرطی جزئی «گاهی اگر زید در دریا است غرق می‌شود» را تبدیل می‌کند به این گزاره شرطی کلی که «هرگاه زید در دریا باشد و «قایق نداشته و ناآشنا با شنا باشد» آنگاه غرق می‌شود». اینکه وصف کلی و معین «فقدان قایق و ناآشنایی با شنا» را ذکر می‌کند، نشان می‌دهد که مقصود او از «کل ج کذا» چیزی شبیه همین گزاره کلی است که یک وصف کلی معین و مشخص به وصف موضوع افزوده شده است.

سهروردی در بحث عکس مستوی نیز از افتراض استفاده می‌کند، ولی ظاهر عبارتش این است که در مورد یک شیء خاص سخن می‌گوید:

إذا قلت «كُلّ انسان حيوان» لا يمكنك ان تقول «و كَلّ حيوان انسان» و كذا كَلّ قضیة موضوعها اخص من محمولها. و لكن لا اقل من ان يوجد شيء هو موصوف بائه فلان و موصوف بائه بهمان، و لیکن «ج» مثلا. فاذا كان شيء من فلان بهمانا كان كَلّه أو بعضه فلا بد من ان يكون شيء مما يوصف بائه بهمان يوصف بائه فلان كان كَلّه أو بعضه فإنّ الجيم موصوف بكليهما.^{۱۵}

۱۴. شهاب‌الدین سهروردی، حکمة الإشراق، در مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد ۲، تصحیح و مقدمه هانری کربن، سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵)، ۲۵؛ شهاب‌الدین سهروردی، «حکمة الإشراق»، در الحکمة الإشراقیة (مجموعه مصنفات شهاب‌الدین یحیی السهروردی)، المجلد الأول: کتاب حکمة الإشراق، القسم الأول: في ضوابط الفكر (المنطق)، تقديم، تحقيق و تصحيح محمد ملكي (جلال‌الدین)، تصدير سيد حسين نصر، مع التعليقات و الايضاحات لصدرالدين الشيرازي و جماعة من حكماء المشاء و الإشراق. (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱)، ۲۸۷-۲۸۸.

۱۵. سهروردی، حکمة الإشراق (مجموعه مصنفات)، ۲: ۳۲-۳۱؛ سهروردی، الحکمة الإشراقیة، ۳۱۰-۳۱۳.

اما با دقت در ذیل عبارت، می‌بینیم که «کَلَّهْ أَوْ بَعْضُهُ» نشان می‌دهد که آن «ج» یک مفهوم کلی است، نه یک شیء خاص جزئی. البته این عبارت، صراحت ندارد که آن «ج» کلی آیا یک مفهوم کلی معین و مشخص است یا یک مفهوم کلی نامعین و نامشخص. ادامه عبارات او اما روشن می‌کند که مقصود یک مفهوم کلی معین و مشخص است:

و القضيّة التي خصّصت بالبعض لم يكن لها من البعض نقيض، كقولك «بعض الحيوان إنسان» و «ليس بعض الحيوان إنسانا». و إنما لا يصحّ هذا لأنّ البعض مهمل التصوّر ... و لكن اذا عيّنّا ذلك البعض و جعلنا له اسماً، كما ذكرنا من جعله مستغرقاً، كان على ما سبق.^{۱۶}

و فی مثل قولك «ليس بعض الحيوان إنسانا» اذا عيّنّت ذلك البعض و جعلته كليّاً انعكس الى ما قلنا.^{۱۷}

عبارات «عیّنّا» و «عیّنّت» به معنای «معین کردیم» و «معین کردی» هستند و نشان می‌دهند که زیرمجموعه‌هایی خاص و معین از حیوان مقصود است.

و اذا كانت المقدّمة جزئیّة، فنجعلها مستغرقة كما سبق، مثل «ان يكون بعض الحيوان ناطقا» و «كلّ ناطق ضاحك» مثلاً فلنجعل لذلك البعض مع قطع النظر عن الناطقيّة اسما و ان كان معها، و ليكن «د» فيقال «كلّ د ناطق» و «كلّ ناطق كذا» على ما سبق. ثم لا يحتاج الى ان نقول «و بعض الحيوان د» على أنّه مقدّمة اخرى، لأنّ «د» اسم ذلك الحيوان، فكيف يحمل عليه اسمه؟^{۱۸}

در اینجا، ظاهر عبارات سهروردی موهم روش و شیوه دوم است، اما به قرینه ارجاعاتی که به «ما سبق» می‌دهد می‌توان دریافت که مقصود او همین شیوه سوم است. حداکثر این است که بگویم سهروردی میان دو شیوه دوم و سوم در نوسان بوده است.^{۱۹}

شیوه دوم به دلیل عدم التزام به یافتن یک مفهوم کلی مشخص و معین، بسیار ساده‌تر از شیوه سوم و به اصول منطقی بسیار نزدیک‌تر و وفادارتر است. الزام منطق دان به یافتن یک مفهوم کلی مشخص و معین که قدر مشترک موضوع و محمول (یا زیرمجموعه‌ای از آن قدر مشترک) باشد (چنانکه در شیوه سوم مشاهده شد) الزامی بی‌دلیل است که به جز ساخت‌گرایان و شهودگرایان

۱۶. سهروردی، حکمة الإشراف (مجموعه مصنفات)، ۲: ۳۱؛ سهروردی، الحکمة الإشرافية، ۳۰۹.

۱۷. سهروردی، حکمة الإشراف (مجموعه مصنفات)، ۲: ۳۲؛ سهروردی، الحکمة الإشرافية، ۳۱۴.

۱۸. سهروردی، حکمة الإشراف (مجموعه مصنفات)، ۲: ۳۵؛ الحکمة الإشرافية، ص ۳۲۳.

۱۹. برای بحث مستوفی از روش‌های بالا رجوع کنید به: عظیمی، «دلیل افتراض: گزارش و سنجش»، ۱۱۹-۱۰۳؛ عظیمی، «از دلیل افتراض تا معرفی و حذف سور وجودی»، ۶۳-۸۶.

معاصر مانند برآور و پیروانش، هیچ منطق‌دانی به آن تن نمی‌دهد، ولی می‌بینیم که فارابی و سهروردی خود را به آن ملتزم می‌دیده‌اند و خواهیم دید که ابهری نیز از آنها پیروی کرده است.

۶. افتراض قسم سوم نزد ابهری در رساله فارسی و زیادة الاسرار

ابهری برای برهان افتراض در ضرب ۴ از شکل دوم در رساله فارسی شیوه سوم (برگرفته از فارابی و سهروردی) را به کار می‌گیرد:

ضرب چهارم. «برخی مردمان عاقل نیستند» و «همه کاتبان عاقلند» نتیجه دهد که «برخی مردمان کاتب نیستند». بیانش به طریق عکس نتوان کرد، از بهر آنکه سالب جزئی عکس نپذیرد، و اگر موجب کلی عکس کنیم، جزئی شود و از دو جزئی قیاس نیاید. طریقتش خلف بود یا افتراض؛ و آن چنان بود: برخی مردمان که عاقل نیستند ایشان را «بی‌عقل» نام نهیم. پس گوئیم «هیچ بی‌عقل عاقل نیست» و «همه کاتبان عاقل اند»؛ ضرب دوم شود از این شکل و نتیجه دهد چنان که گفتیم سالب کلی که «هیچ بی‌عقل کاتب نیست». و چون برخی مردمان که عاقل نیستند ایشان را بی‌عقل نام نهاده‌ایم، پس «برخی مردمان بی‌عقل باشند» و گفتیم «هیچ بی‌عقل کاتب نیست» نتیجه دهد که برخی مردمان کاتب نیستند» و این مطلوب بود.^{۲۰}

مشابه همین استدلال را در زیادة الاسرار نیز می‌بینیم:

د: من سالبة جزئية صغرى وموجبة كلية كبرى تنتج سالبة جزئية. ولا يمكن بيانه بعكس الصغرى؛ لأنها لا تعكس ولا بعكس الكبرى؛ لأنها تعكس جزئية والجزئيتان لا تنتجان بل يتبين إما بالخلف كما عرفته أو بالافتراض. ولنضرب له مثالا فنقول: «بعض الإنسان ليس بأسود دائما» و «كل زنجي أسود» ف«بعض الإنسان ليس بزنجي دائما» لأن البعض من الإنسان الذي ليس بأسود دائما نرضه صقلابياً [= سلابياً = اسلاوياً = من شرق الأوروباً] فيكون الأسود مسلوباً عن كل صقلابي دائما، ويكون بعض الإنسان صقلابي. فنقول: «لا شيء من الصقلابي بأسود دائما» و «كل زنجي أسود دائما» ف«لا شيء من الصقلابي بزنجي دائما». ثم نقول: «بعض الإنسان صقلابي بالفعل ودائما» و «لا شيء من الصقلابي بزنجي دائما» ف«دائما بعض الإنسان ليس بزنجي».^{۲۱}

۲۰. اثیرالدین ابهری. «رساله فارسی»، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۳ و ۴ (۱۳۴۹): ۴۷۲.

۲۱. اثیرالدین ابهری، زیادة الاسرار، تحقیق و تصحیح مهدی حسینی‌زاده (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۴)، ۴۵.

چنانکه می‌بینیم، ابهری در رساله فارسی برای «برخی مردمان» در «برخی مردمان عاقل نیستند» بی‌عقل‌ها را جای‌گزین می‌کند و در زبده الاسرار برای «بعضی انسان‌ها» در گزاره «بعضی انسان‌ها سیاه نیستند» اروپاییان (صقلابی‌ها) را جای‌گزین می‌کند.

آنچه گذشت تأثیرپذیری ابهری از فارابی و سهروردی را نشان می‌دهد؛ اما از آنجاکه دلیلی بر دسترسی ابهری به آثار فارابی نداریم، ولی بر دسترسی به آثار سهروردی شواهدی داریم، مناسب‌تر است او را در این بحث متأثر از سهروردی بدانیم.

ابهری برای ضرب‌های ۵ و ۶ از شکل سوم نیز در هر دوی رساله فارسی و زبده الاسرار روش فارابی و سهروردی را برمی‌گزیند و می‌نویسد:

و اما افتراض: آن مردم را که ایض نیست؛ مثلاً آن را «لا ایض» نام نهیم. پس گوئیم «همه لا ایض مردمست» و این را مقدمه صغری کنیم و صغرای قیاس را مقدمه کبری؛ نتیجه دهد که «همه لا ایض حیوان است». و چون گفته‌ایم که «بعضی مردمان ایض نیستند» و آن برخ را «لا ایض» نام نهادیم، پس «هیچ لا ایض ایض نبود». این مقدمه را با آن نتیجه اضافه کنیم تا از ضرب چهارم این شکل نتیجه دهد که «برخی حیوانات ایض نیستند».^{۲۲}

ه: من موجبتین والکبری جزئیة تنتج موجبة جزئية. ... وبالخلف والافتراض. ولنضرب له مثالا فنقول: إذا صدق «كل إنسان حيوان دائماً» و «بعض الإنسان أسود دائماً» فـ«بعض الحيوان أسود دائماً» لأن البعض من الإنسان الذي هو أسود نفرضه زنجياً فيكون الإنسان والأسود محمولين على كل زنجي. فنقول: «كل زنجي إنسان بالفعل» و «كل إنسان حيوان دائماً» فـ«كل زنجي حيوان دائماً»، «فبعض الحيوان زنجي بالفعل» و «كل زنجي أسود دائماً» فـ«بعض الحيوان أسود دائماً».

و: من موجبة كلية صغرى وسالبة جزئية كبرى تنتج سالبة جزئية. ... يتبين بالخلف والافتراض. فنقول إذا صدق «كل أنسان حيوان دائماً» و «بعض الإنسان ليس بأسود دائماً» فـ«بعض الحيوان ليس بأسود دائماً»؛ لأن البعض من الإنسان الذي ليس بأسود نفرضه «صقلابياً» فيكون الإنسان محمولاً على كل صقلابي ويكون الأسود مسلوباً عن كل صقلابي. فنقول: «كل صقلابي إنسان بالفعل» و «كل إنسان حيوان دائماً»

ف«كل صقلابي حيوان دائماً»؛ «فبعض الحيوان صقلابي بالفعل» و «لا شيء من الصقلابي بأسود دائماً» ف«بعض الحيوان ليس بأسود دائماً». ۲۳

چنان که دیده می‌شود، روش ابهری در هر دو شکل و در هر دو رساله بر یافتن یک مفهوم کلی خاص و معین (بی‌عقل، لایبض، صقلابی، زنجی) به جای سور جزئی استوار است، یعنی روش سوم، روشی که در آثار بعدی ابهری کنار گذاشته می‌شود و این خود یک دلیل است بر اینکه این دو رساله در یک بافتار و جایگاه قرار می‌گیرند.

ابهری در آینده‌ای دور (در کشف الحقائق) کاربرد هر گونه قاعده افتراض برای اثبات ضرب چهارم از شکل دوم را زیر سؤال می‌برد و در آثار بعدی هرگز آن را طرح نمی‌کند و یک دلیل بر طرح این قاعده در این بخش مقاله نیز همین است. بررسی این اعتراض ابهری و پاسخ‌هایی که پس از او در تاریخ منطق در جهان اسلام به آن داده شده، موضوع یک مقاله مستقل است.

۷. جمع‌بندی

دیدیم که دست‌کم چهار روش برای برهان افتراض قابل فرض است:

۱. تسمیه یک مصداق فرضی و رسیدن به گزاره شخصی
۲. تسمیه یک مفهوم فرضی و رسیدن به گزاره کلی
۳. یافتن یک مفهوم واقعی و رسیدن به گزاره کلی
۴. یافتن یک مصداق واقعی و رسیدن به گزاره شخصی

چنانکه مشاهده شد، دو روش نخست در آثار ارسطو و مشائیان کاربرد داشته و روش سوم در آثار فارابی و سهروردی به کار رفته است. اثیرالدین ابهری در رساله فارسی و زبده الاسرار همین روش سوم را استفاده کرده، هرچند در نخستین و چهارمین اثر منطقی‌اش، ایساغوجی و هدایة الحکمة، اصولاً برهان افتراض را به کار نبرده است.

ابهری بعدها در کشف الحقائق کاربرد برهان افتراض برای گزاره‌های سالبه (به‌ویژه در مورد شکل دوم ضرب چهارم) را به دلیل ملاحظات مربوط به قاعده فرعیه هدف اعتراض قرار می‌دهد و ادبیات شگفتی پس از خود پدید می‌آورد که در مقاله دیگری آن را بررسی کرده‌ام و امیدوارم در آینده‌ای نزدیک منتشر شود.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

ابهری، اثیرالدین. «رساله فارسی»، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۳ و ۴ (۱۳۴۹): ۴۸۴-۴۹۴.

ارسطو. ارگانون. ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۸.
عظیمی، مهدی. «از دلیل افتراض تا معرفی و حذف سور وجودی»، منطق‌پژوهی ۸، شماره ۱ (۱۳۹۶): ۶۳-۸۶.

عظیمی، مهدی. «دلیل افتراض: گزارش و سنجش»، پژوهش‌های فلسفی و کلامی ۹، شماره ۴ (۱۳۸۷): ۱۰۳-۱۱۹.

فلاحي، اسدالله. «اثیرالدین ابهری: نخستین چهار اثر منطقی»، هستی و شناخت ۱۰، شماره ۲ (۱۴۰۲): ۱۱۳-۱۴۰.

ب- منابع عربی:

ابن‌سینا، حسین. الشفاء، المنطق، القیاس، القاهرة: دار الکاتب العربی للطباعة و النشر، ۱۹۶۴م.
ابهری، اثیرالدین. «منطق هداية الحكمة». تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۳ و ۴ (۱۳۴۹): ۴۵۸-۴۸۳.

ابهری، اثیرالدین. «هدایة الحكمة»، تصحیح نجفقلی حبیبی، در: خرد و خردورزی: ارج‌نامه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، به کوشش علی اوجبی، تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۷.
ابهری، اثیرالدین. ایساغوجی. تصحیح الأشیری، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۴۳۹ق.

ابهری، اثیرالدین. ایساغوجی. نسخه خطی، شماره ۱۴۸۵، استانبول: کتابخانه مراد ملا، [بی‌تا].
ابهری، اثیرالدین. زبدة الأسرار. تحقیق و تصحیح مهدی حسنی‌زاده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۴.

ابهری، اثیرالدین. كشف الحقائق في تحرير الدقائق. تصحیح حسین صاری‌اوغلو. استانبول: چانتای کتاب‌اوی، ۱۹۹۸م.

ابهری، اثیرالدین. هداية الحكمة. تصحیح عبدالرحمن ترکمانی، بیروت: دار الراحین، ۱۳۹۸.
ارسطو. منطق ارسطو. به کوشش عبدالرحمن بدوی، کویت و بیروت: وكالة المطبوعات و دار القلم، ۱۹۸۰م.
سهروردی، شهاب‌الدین. حکمة الإشراف. در مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، تصحیح و مقدمه هانزی کرین، سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵ب.

سهروردی، شهاب‌الدین. «حکمة الإشراف». در حکمة الإشرافية (مجموعه مصنفات شهاب‌الدین یحیی السهروردی)، المجلد الأول: کتاب حکمة الإشراف، القسم الأول: في ضوابط الفكر (المنطق)، تقديم، تحقيق و تصحيح محمد ملكي (جلال‌الدین)، تصدير سيد حسين نصر، مع التعليقات و الايضاحات لصدرالدين الشيرازي و جماعة من حکماء المشاء و الإشراف. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.

فارابی، ابونصر محمد. المنطقيات للفارابی. جلد ۱، تحقيق محمدتقی دانش‌پژوه، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.

ج- منابع لاتین:

Alexander of Aphrodisias. *On Aristotle's Prior Analytics 1.1-7*. Translated by Jonathan Barnes, Susanne Bobzien, Kevin Flannery, S. J., and Katerina Ierodiakonou, New York: Cornell University Press, 1991.